



بررسی علت تنوع ساختواژی در صفات فاعلی زبان فارسی

لیلا تابش‌فر^۱

شهلا شریفی^{۲*}

فریده حق‌بین^۳

مقاله پژوهشی

چکیده

هدف مقاله حاضر بررسی علت تنوع ساختواژی و ایجاد هم‌معنایی در صفت فاعلی زبان فارسی است. برای انجام این مطالعه ابتدا الگوهای ساختواژی صفت فاعلی مطابق دیدگاه پژوهشگران مختلف جمع‌آوری گردید و سپس در چارچوب رویکرد «ساخت و تعبیر» که رویکرد پیشنهادی خود مؤلفان است، مورد تحلیل قرار گرفت؛ از این رو می‌توان گفت مطالعه حاضر از لحاظ روش‌شناسی یک مطالعه تحلیلی است. نگارندگان پس از بررسی الگوهای صفت فاعلی و نقد تحلیل پژوهشگران پیشین به این نتیجه رسیدند که علت تنوع ساختواژی در این نوع صفت نقش‌آفرینی «کاربرد» به‌عنوان پایه و اساس مفهوم‌سازی در زبان است؛ بدین معنا که گوینده با بهره‌گیری از کاربرد و ایجاد تعامل میان آن با معنا و صورت، نوبه‌نو یک «ساخت» تازه خلق می‌کند و شنونده در یک رابطه کلامی، آن ساخت را تعبیر می‌کند و بدین‌گونه مفهوم‌سازی صورت می‌گیرد. در تمام الگوها، معنای محوری «فاعلیت» است که هر بار گوینده بخشی از توان منظوری خود را با آن پیوند می‌زند و صورت یا الگوی متفاوتی را با معنای تازه‌ای به‌صورت یک «ساخت» متفاوت تولید می‌کند، به‌گونه‌ای که «ساخت» نو ضمن حفظ معنای محوری خود کارکرد جدید هم می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: الگوهای صفت فاعلی، ساخت و تعبیر، تعامل کاربرد و صورت، تعامل کاربرد و معنا.

✉ leila_tabeshfar@yahoo.com

✉ sh-sharifi@um.ac.ir

✉ fhaghbin@alzahra.ac.ir

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

۲- دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد*

۳- استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه الزهرا

۱- مقدمه

صفت فاعلی در زبان فارسی از تنوع ساختوازی بسیار گسترده‌ای برخوردار است. اغلب وندهایی که با پیوستن به پایه‌منجر به تولید صفت فاعلی می‌شوند، به‌گونه‌ای چندمعنایی ایجاد می‌کنند و به همین دلیل توجه بسیاری از پژوهشگران حوزه زبان را از منظرهای متفاوت به خود معطوف داشته‌اند. تنوع ساختوازی صفت فاعلی علاوه بر چندمعنایی، باعث ایجاد هم‌معنایی همبسته هم می‌شود. مقصود این است که چند صورت متفاوت معنای واحد فاعلی ایجاد می‌کنند و همه آنها علاوه بر معنای فاعلی، معنای مفعولی و اسمی نیز دارند. اکثر پژوهشگران در مطالعات خود به‌طور گسترده به مطالعه چندمعنایی در این نوع صفت پرداخته و توجهی به هم‌معنایی آن نداشته‌اند. آنچه در این مقاله مورد توجه ماست جنبه هم‌معنایی صفت فاعلی، چگونگی شکل‌گیری و علت همبستگی آن با چندمعنایی موجود در این صفت است.

در زبان بشر، از لحاظ شناختی فاعل آن قدر برجسته است که گویشوران اغلب زبان‌ها، آن را به‌عنوان سازه آغازی جمله به‌کار می‌برند. شاید به خاطر اهمیت فاعل در روابط کلامی است که گویشوران تمایل دارند واژه‌های زیادی تأمین‌کننده نیاز فاعلی آنان باشد؛ به همین دلیل علاوه بر استفاده از واژه‌هایی که مفهوم ذاتی‌کنندگی دارند، با بهره‌گیری از دو شیوه رایج ترکیب و وندافزایی متنوع و گسترده به پایه‌های فعلی و اسمی، درصدد تأمین این نیاز ارتباطی خود بوده‌اند. اهمیت فاعل در روابط ارتباطی و کلامی و تنوع ساختوازی در صفت فاعلی که نوعی هم‌معنایی را در این زیرمقوله ایجاد نموده است، ضرورت بررسی علت این هم‌معنایی را ایجاب می‌نماید و این تنوع ساختوازی را برای زبان‌پژوهان رمزگشایی می‌کند. بنابراین در مقاله حاضر، الگوهای ساختوازی صفت فاعلی در حوزه اشتقاق و ترکیب را به‌منظور دستیابی به علت هم‌معنایی در این نوع صفت مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم.

۲- مطالعات پیشین

خرمایی (۱۳۸۷) در پژوهشی ترکیبی یک عنصر غیرفعلی (اسم، صفت، قید، ضمیر مشترک) را با ستاک حال فعل، یک الگوی زایای واژه‌سازی می‌داند که ماحصل آن اسم یا صفت دیگری است و آن را زایاترین فرآیند ترکیب در زبان فارسی به‌شمار می‌آورد. به گفته وی این الگو از نظر دستوریان سنتی صفت فاعلی مرکب مرخم است و از نظر گروهی از زبان‌شناسان ستاک حال فعل، یک تکواژ صفر اسم‌ساز یا صفت‌ساز است که به‌عنوان هسته ترکیب، مقوله واژگانی خود را به کل ترکیب تسری می‌دهد. وی با طرح استدلال‌هایی از جمله بررسی معنایی و کاربردی بخش فعلی این ترکیب‌ها، هر دو دیدگاه را رد می‌کند. در کل با استدلال بیان می‌کند که این الگو علاوه بر صفت فاعلی، صفت مفعولی و اسم هم می‌سازد و همین می‌تواند دلیلی باشد که این نوع از صفات فاعلی مرکب مرخم نیستند و علت آن که یک الگوی ساختاری یا یک صورت واحد سه مفهوم متفاوت می‌سازد براساس تلویح کاربردشناختی مشخص می‌شود؛ بدین معنا که فارسی‌زبانان با توجه به دانش خود از جهان خارج تشخیص می‌دهند که بین دو بخش چنین ترکیب‌هایی چه نوع رابطه‌ای وجود دارد.

گلفام و کربلایی صادق (۱۳۹۱) با رویکرد صرف‌شناختی، به بیان کارکرد پسوندهای (-نده / -ان / -ار / -کار / -گار / -گر) می‌پردازند و اظهار می‌دارند که تمام این پسوندها بر مفهوم فاعلیت دلالت دارند اما به لحاظ معنایی کاملاً یکسان عمل نمی‌کنند و از این وضعیت نتیجه می‌گیرند که این پسوندها همه متعلق به یک مقوله معنایی بزرگ هستند که برخی به پیش‌نمونه نزدیک‌تر و برخی با آن فاصله دورتری دارند و عضو حاشیه‌ای محسوب می‌شوند. همچنین به بررسی شاخص‌های شناختی مقوله‌بندی پسوندهای فارسی در ذهن گویشوران و نحوه مشارکت آنها در واژه‌سازی می‌پردازند و محدودیت‌های حاکم بر ساخت صفات فاعلی را بر پایه سه نظریه مقوله‌بندی، حوزه‌ای و مفهوم‌سازی بررسی می‌کنند و این پسوندها را بر اساس نوع ریشه‌های که به آن متصل می‌شوند به سه دسته صفت‌ساز با ریشه فعلی، صفت‌ساز با ریشه صفتی و صفت‌ساز با ریشه اسمی، دسته‌بندی می‌کنند و آنها را به حوزه‌های شناختی وجه، نمود، مالکیت و رابطه نسبت می‌دهند و معتقدند که هر یک از آنها زاویه دید متفاوتی از گوینده و مفاهیم دوام و پایداری یک ویژگی در فاعل، انجام یک عمل کامل یا موقت و کنشگری یا کنش‌پذیری را بیان می‌کنند. آن دسته‌ای که ریشه فعلی دارند، زایاترند بنابراین به سرنمون نزدیک‌ترند و آن دسته‌هایی که با ریشه اسمی و صفتی ساخته می‌شوند عضو حاشیه‌ای مقوله محسوب می‌شوند.

انوشه (۱۳۹۴) در چارچوب صرف‌توزیعی با این فرض که تمام سازه‌های مرکب ترکیبی از قبیل کلمه، گروه و جمله دارای ساختار و سلسله‌مراتب فراقکن‌های واژگانی و نقشی یکسان هستند، تحلیل خود را بر آن دسته از صفات فاعلی متمرکز نموده که به صورت ترکیبی تولید می‌شوند و بر این باور است که در ساختار این کلمات که مثل جمله در نحو شکل می‌گیرند دو عنصر دستوری نمود و زمان حضور دارند. وی در این مطالعه به نتیجه می‌رسد که الگوهای توصیفی سنتی در بازشناسی صفات فاعلی زبان فارسی کارآمد و دقیق نیستند و به‌عنوان مثال جفت‌هایی همچون «درس‌خوان» و «درس‌خوانده» فارغ از این‌که از ستاک حال یا گذشته ساخته شده باشند هر دو تعبیر فاعلی دارند و تنها در ارزش مشخصه‌های زمان و نمود در ساخت درونی خود متفاوت‌اند. ترکیباتی مثل «درس‌خوانده» و «پیش‌تاخته» برخلاف دستور سنتی ساخت و تعبیر صفت مفعولی ندارند و آنچه سبب تفاوت این واژه‌های مرکب می‌شود حضور فراقکن نمود کامل در عضو دوم است. به‌طور کلی علت تمایز میان این گونه صفات را تفاوت در مشخصه نمود و زمان می‌داند طوری که گروه اول به عمل در حال انجام با ارزش زمان حال و گروه دوم بر عمل انجام یافته با ارزش زمان گذشته دلالت دارند.

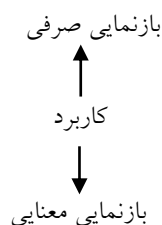
ناجی حسین دوست و عبدالکریمی (۱۳۹۶) به بررسی مقابله‌ای صفات فاعلی فارسی با اسم فاعل‌های عربی از لحاظ ساختار و معنایی به منظور آموزش کیفی‌تر زبان فارسی به فارسی‌آموزان عرب‌زبان پرداخته‌اند. در این بررسی به نحوه ساخت صفات فاعلی و ویژگی‌های ساختار و کاربردشناختی آنها پرداخته و سعی نموده‌اند به منظور آموزش صحیح و ممانعت از تعمیم افراطی فارسی‌آموزان در ساخت و کاربرد صفات فاعلی فارسی، میزان و نوع خطاها با بسامد هر کدام را مشخص کنند و به نتیجه می‌رسند که صفات فاعلی در فارسی از لحاظ ساختار غیربسیط هستند، در حالی که اسم فاعل‌ها در عربی عمدتاً بسیط‌اند. همچنین اکثر

صفات فاعلی فارسی را از لحاظ معنایی و کاربردی معادل اسم فاعل عربی محسوب می‌کنند و شناخت کاربرد هر کدام از صفات فاعلی فارسی و اسم فاعل‌های عربی را بدون قاعده مشخص و سمایی می‌دانند که در طول زمان ثبات یافته و کاربران هر دو زبان با بهره‌گیری از شم درونی آنها را در جایگاه مناسب خود به کار می‌برند.

کریمی و رضایی (۱۳۹۷) بر اساس نظریه سرنمون رده‌شناسی، به بررسی ارتباط صفات فاعلی و مفعولی با صفت لیاقت و تعیین ویژگی‌های سرنمونی و تغییر مقوله‌ای آنها پرداخته‌اند. صفات را در زبان فارسی به سه دسته توصیف - کنش، توصیف - ویژگی و توصیف - شیء تقسیم می‌کنند. تمایزی بین صفت لیاقت با صفات فاعلی و مفعولی قائل نیستند و صفات‌های لیاقت را از لحاظ کارکرد در یکی از زیرمقوله‌های فاعلی یا مفعولی قرار می‌دهند. با استفاده از معیارهای نشاننداری ساختاری و بالقوگی رفتاری به نتیجه می‌رسند که صفات فاعلی و مفعولی به دلیل این که در طبقه معنایی کنش قرار دارند و از طبقه معنایی توصیف دورند عضو حاشیه‌ای محسوب می‌شوند. صفات فاعلی و مفعولی را از لحاظ ساختاری نشاندار و در اکثر موارد مقایسه‌ناپذیر می‌دانند که همین ویژگی غیرسرنمونی بودن آنها را تقویت می‌کند. این صفات را که بر اساس الگوهای مشترک با اسم ساخته می‌شوند، چون دارای ویژگی بالقوگی رفتاری نیستند علاوه بر صفت فاعلی و مفعولی اسم هم به‌شمار می‌آیند و در واقع به‌صورت تلویحی به کارکرد یک صورت واحد در معانی متفاوت اشاره می‌کنند و علت کاربرد یک‌وند در مقوله‌های مختلف را تکیه دستور سنتی بر ملاحظات معنایی می‌دانند.

۳- چارچوب نظری

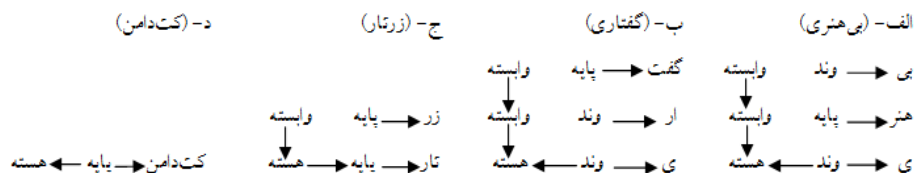
«ساخت و تعبیر» که توسط مؤلفان ارائه شده، رویکرد تازه‌ای به ساختوازه است که بنیاد آن بر دستور نقش و ارجاع استوار است، هرچند تفاوت‌های قابل توجهی با آن دارد. در این رویکرد با پذیرش نقش ارتباطی برای واحدهای ساختوازی، بخش‌هایی از دستور نقش و ارجاع به ساختوازه تسری داده و نکات تازه‌ای به آن افزوده شده است، به‌گونه‌ای که ساختوازه را از منظر متفاوتی مورد بررسی قرار می‌دهد. انگاره کلی رویکرد «ساخت و تعبیر» در شکل شماره (۱) نمایش داده می‌شود:



شکل ۱: انگاره رویکرد ساخت و تعبیر

در این انگاره، کاربردشناسی اساس و بنیاد زبان محسوب می‌شود و با صورت (بازنمایی صرفی) و معنا (بازنمایی معنایی) رابطه دوسویه دارد. این گونه که گاهی با معنا تعامل می‌کند و صورت سازه‌های زبانی را شکل می‌دهد، گاهی با صورت تعامل می‌کند و معنای تازه‌ای می‌سازد و به‌طور کلی در تعامل با هر دو یک «ساخت» را تشکیل می‌دهد. اجزای عناصر ساختواژی به‌صورت سلسله مراتبی اما غیرلایه‌ای و غیررابطه‌ای با هم پیوند می‌یابند. در این رویکرد مقصود از غیرلایه‌ای بودن این است که پایه‌ها و وندها الزاماً در لایه‌های مشخصی با هم پیوند نمی‌یابند و منظور از غیررابطه‌ای بودن این است که هسته الزاماً وابسته خاصی را به دنبال نمی‌آورد و رابطه معنایی ناگسستگی با آن ندارد.

سازه‌های ساختواژی در «ساخت و تعبیر» همچون سازه‌های نحوی نقش و ارجاع، یک فرافکن سازه‌ای و معنایی را شکل می‌دهند. فرافکن سازه‌ای از پایه یا پایه‌ها و وندهای احتمالی ساخته می‌شود. پایه محتوای معنایی و وند محتوای دستوری ساخت را شکل می‌دهد. هر فرافکن سازه‌ای یک فرافکن معنایی نیز دارد که از یک هسته و یک یا چند وابسته تشکیل می‌شود و در تناظر با فرافکن سازه‌ای قرار دارد. البته برعکس فرافکن‌های سازه‌ای و معنایی در نقش و ارجاع صورت ثابت ندارند و از یک ساخت به ساخت دیگر متفاوت می‌شوند. هسته در ساختواژه اشتقاقی و ترکیبی آن وند، پایه یا پایه‌هایی است که مقوله نهایی واژه را تعیین می‌کند و در فرافکن سازه‌ای با معادل‌های خود پیوند می‌یابد. این دو فرافکن به‌صورت متناظر و به‌عنوان نمونه، در قالب چند واژه در شکل شماره (۲ الف، ب، ج و د) نشان داده می‌شود:



شکل ۲: تناظر فرافکن‌های سازه‌ای و معنایی در رویکرد ساخت و تعبیر

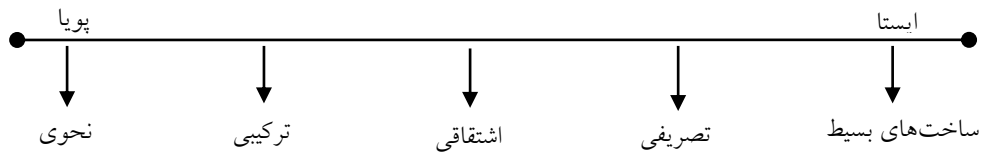
در «ساخت و تعبیر» آنچه که در نقش و ارجاع با عنوان «عملگر» شناخته می‌شود، عناصر کاربردشناختی به‌شمار می‌آید، بدون این که عناصر کاربردشناختی با عملگرهای مورد نظر نقش و ارجاع تناظر کامل داشته باشند. عملگرهای مطرح در نقش و ارجاع شامل وجه، نمود، زمان، حالت، جهت، گواه‌نمایی و توان منظوری است. در رویکرد «ساخت و تعبیر» مجموعه این عملگرها و حتی عوامل بسیار دیگری نظیر ساخت موضوعی، ساخت رویدادی، برجسته‌سازی، مشخص‌سازی و زاویه دید درون عملگر «توان منظوری» گنجانده می‌شود و دامنه معنایی آن را بسیار گسترده‌تر می‌کند. مقصود این است که هر آنچه گوینده در یک ارتباط کلامی اراده کند و به کار ببرد، توان منظوری او خواهد بود و اگر شنونده هم همان منظور را به‌صورت نسبی، تعبیر و استنباط کند میان آنها یک ارتباط موفق صورت گرفته است. عملگرهای قرار داده شده در توان منظوری برعکس نقش و ارجاع با فرافکن سازه‌ای در تناظر نیستند بلکه برای مفهوم‌سازی با هر دو فرافکن سازه‌ای و

معنایی در تعاملند. از آنجا که ساختار اجزای ساختوازی در این رویکرد غیررابطه‌ای است و مربوط به ساختوازه است نه نحو، به‌طور طبیعی ساخت منطقی، الگوریتم پیوندی و فرافکن اطلاعی برای آن قابل تصور نیست. در «ساخت و تعبیر»، علاوه بر تعامل کاربردشناسی با معنا برای شکل‌دهی صورت، تعامل کاربردشناسی با صورت برای تولید معنا هم بسیار مهم و عامل اصلی ایجاد چندمعنایی در زبان محسوب می‌شود. «کاربرد» متمایز از معنا اما اغلب منطبق بر آن است. پیوند صرف صورت و معنا، معنای قاموسی ایجاد می‌کند که مدخل فرهنگ لغت واقع می‌شود؛ آن‌گاه کاربرد با آن مدخل تعامل می‌کند و «ساخت» نهایی تولید می‌شود. در این حالت کاربرد می‌تواند منطبق بر همان معنای قاموسی یا متفاوت از آن باشد. شناخت فرهنگی یک پایه‌ی اساسی در تعیین نقش و پیشینه فرهنگی «ساخت‌ها» و مفاهیم زبانی است. کاربرد متناسب با نقش برخاسته از شناخت فرهنگی، زمینه‌ساز تولید ساخت مرتبط با آن شناخت است. ساخت ایجاد شده ابتدا به صورت قرارداد میان گوینده و شنونده استعمال می‌شود، به این صورت که گوینده با یک نیت خاص و براساس توان منظوری یا نمود ذهنی خود به لفظی ارجاع می‌دهد و شنونده نسبتاً متناسب با انتظار گوینده آن نیت را تعبیر و استنباط می‌کند؛ سپس این کاربرد تعاملی و پویای ساخت‌ها در مفهوم خاص، ضمن حفظ مشخصه نسبتاً پویای خود، در طول زمان، در فرهنگ زبانی به‌صورت نسبتاً قالبی تثبیت می‌شود و البته همواره مشخصه ایستا-پویای خود را حفظ می‌کند. منظور از مشخصه ایستا-پویا برای ساخت‌ها این است که ساخت‌ها در فرهنگ زبانی با پیوند یک صورت و معنای مشخص و نسبتاً ثابت شناخته و در واژگان درج می‌شوند، اما امکان مفهوم‌سازی نو از آنها در روابط آتی میان گوینده و شنونده همواره وجود دارد. البته وضعیت ایستای صوری و معنایی واحدهای ساختوازی (تکواژه و واژه) به دلیل ایجاد نظم در زبان و کاهش بار حافظه‌گوشوران پررنگ‌تر و قوی‌تر از وضعیت پویای آنهاست. در ارتباط کلامی، گوینده اراده می‌کند که از یک واژه یا واحد زبانی با بار ارجاعی استفاده کند؛ در چنین شرایطی شنونده باید مفهوم مورد نظر گوینده را درک و استنباط کند.

درک مفهوم واحد ارجاعی (ساخت) در یک ارتباط به‌صورت انعطاف‌پذیر و با واسطه ذهنی گوینده و شنونده اتفاق می‌افتد و پس از ارجاع، تعبیر و استنباط، معنای قرارداد شده برای آن ساخت، در فرهنگ زبانی تثبیت می‌شود. در «ساخت و تعبیر» مفهوم سازه‌ها حاصل توافق میان گوینده و شنونده و در حقیقت تعبیری است که در درون بافت و فرهنگ زبانی از کلیت آن سازه صورت می‌گیرد.

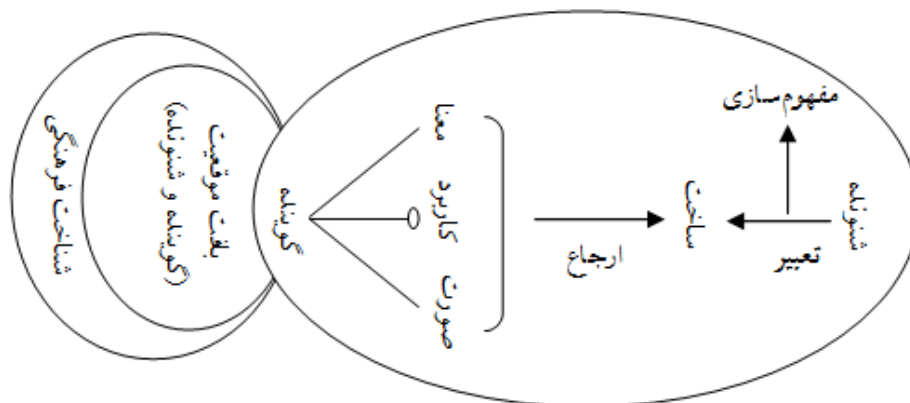
در این رویکرد منظور از ساخت، پیوند سه قطب معنا، صورت و کاربرد است. معنا و صورت، اجزای قراردادی و نسبتاً ایستای هر ساخت هستند. کاربرد متمایز از معنا و قطب سبالی و کاملاً پویا محسوب می‌شود. منظور از پویایی کامل کاربرد این است که یا با معنا تعامل می‌کند و صورت می‌سازد، یا با صورت تعامل می‌کند و معنا می‌سازد و در نهایت با پیوند هر سه یک «ساخت» ایجاد می‌شود و با تعبیر آن «ساخت» از سوی شنونده، مفهوم‌سازی صورت می‌گیرد.

همچنین در این رویکرد هیچ ساختی کاملاً ایستا یا کاملاً پویا نیست و همه مشخصه ایستا-پویا دارند، اما میزان ویژگی ایستا-پویایی آنها یکسان نیست و از این نظر یک پیوستار را تشکیل می‌دهند.



شکل ۳: میزان ایستا-پویایی سازه‌ها در رویکرد ساخت و تعبیر

در شکل شماره (۳) میزان ایستا-پویایی واحدهای مختلف ساختوازی نشان داده می‌شود. همان‌طور که مشخص است میزان ایستایی در سر پیکان بیشتر و در بن آن کمتر است و میزان پویایی در حالت عکس آن قرار دارد. همچنین انگاره نحوه مفهوم‌سازی در رویکرد «ساخت و تعبیر» در شکل شماره (۴) نمایش داده می‌شود:



شکل ۴: انگاره نحوه مفهوم‌سازی در رویکرد ساخت و تعبیر

در این انگاره شناخت فرهنگی زمینه‌ساز مفهوم‌سازی است، به این صورت که گوینده در موقعیت متأثر از شناخت فرهنگی، با برقراری ارتباط میان معنا، کاربرد و صورت یک ساخت را شکل داده و به آن ارجاع می‌دهد، شنونده هم متأثر از شناخت فرهنگی نسبتاً مشترک خود با گوینده، آن ساخت را تعبیر و استنباط می‌کند و این گونه مفهوم‌سازی صورت می‌گیرد. این که کاربرد به شکل یک وزنه در مرکز قرار گرفته به معنای این است که کاربرد محور و اساس مفهوم‌سازی است و به‌طور شناور و آزادانه با صورت، با معنا یا با هر دو تعامل می‌کند تا «ساخت» مورد نظر در ارتباط کلامی ساخته و سپس تعبیر شود.

در «ساخت و تعبیر» همان‌طور که جفت‌شدگی میان کاربرد و معنا ممکن نیست، میان صورت و معنا هم امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین صورت و معنا هر کدام به‌طور مجزا قابل بررسی است.

۴- تحلیل داده‌ها

همان‌طور که در مقدمه اشاره کردیم در ساخت صفت فاعلی شاهد نوعی هم‌معنایی هستیم. در این بخش با ارائه الگوهای ساختوازی این نوع صفت به بررسی علت تنوع ساختاری و شکل‌گیری هم‌معنایی در آن می‌پردازیم.

طبق نظر بسیاری از پژوهشگران از جمله ارژنگ و صادقی (۱۳۵۹)، کشانی (۱۳۷۱)، انوشه (۱۳۹۴) و کریمی و رضایی (۱۳۹۷) الگوهای ساخت صفت فاعلی در دو بخش اشتقاق و ترکیب به شرح زیر است:

الف) اشتقاق:

۱. ستاک گذشته فعل + ا: آمده، رفته
۲. ستاک حال فعل + _ نده: خواننده، گوینده
۳. ستاک حال فعل + ا: خزه، خوره
۴. ستاک حال فعل + ان: نالان، گریان
۵. ستاک حال فعل + ا: بینا، شنوا
۶. ستاک گذشته فعل + ار: خواستار، خریدار
۷. ستاک گذشته فعل + گار: پروردگار، آفریدگار
۸. ستاک حال فعل / اسم / صفت + کار: جوشکار، خیانت‌کار
۹. ستاک گذشته فعل / اسم + گر: کارگر، شیشه‌گر
۱۰. اسم + چی: تلفن‌چی، معدن‌چی
۱۱. اسم + بان: مرزبان، باغبان
۱۲. اسم + - ور: هنرور، دانشور
۱۳. الگوی اسم + - ی: جنگی، شکاری
۱۴. فعل امر و نهی: مثل «بزن» و «نخور» در ترکیبات: «دست بزن»، «آدم نخور»

ب) ترکیب:

۱. اسم / ضمیر / قید / صفت + ستاک حال فعل + _ نده: پاک‌کننده، آزاردهنده
 ۲. اسم / ضمیر / قید / صفت + ستاک حال فعل: پیش‌تاز، مهمان‌نواز
 ۳. اسم / ضمیر / قید / صفت + ستاک گذشته فعل + ا: پیش‌تاخته، خودفروخته
- داده‌های ارائه شده به وضوح گویای تنوع در ساختار صفت فاعلی و ایجاد هم‌معنایی در آن است. هدف مقاله حاضر بررسی علت این وضعیت است. برای علت‌یابی، چند نمونه را مطابق الگوهای ساختاری متفاوت تحلیل و بررسی می‌کنیم.

واژه «انسان‌ساز» طبق الگوی (اسم + ستاک حال فعل) ساخته شده است. اگر از ما بپرسند معنای قطعی این واژه چیست، آیا می‌توانیم بدون سردرگمی به معنای قطعی آن دسترسی داشته باشیم. به احتمال زیاد

پاسخ منفی است. پس برای دستیابی به پاسخ، آن را براساس ویژگی‌های دستوری و معنایی اجزای سازنده‌اش بررسی می‌کنیم. «ساز» به‌عنوان هسته این صفت مرکب، ستاک حال فعل با وجه و وجهیت اخباری و معرفتی، زمان حال، نمود استمرار، فعل گذرا، لحظه‌ای - تداومی، کنشی و دارای ساخت موضوعی با دو موضوع درونی و بیرونی است. آیا با تکیه به این ویژگی‌ها می‌توان به رابطه دستوری و معنایی دقیق ستاک فعلی با عنصر اسمی در آن پی برد و به یقین گفت واژه «انسان‌ساز»، معنای فاعلی دارد یا مفعولی؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان گفت واژه «انسان‌ساز» صفت فاعلی است یا مفعولی؟ از میان تمام ویژگی‌های ذکر شده، آن مشخصه‌ای که می‌تواند نشان‌دهنده تفاوت برای درک معنای فاعلی یا مفعولی این صفت باشد ساختار موضوعی آن است، اما با تکیه به کدام یک از موضوع‌ها (بیرونی و درونی) می‌توانیم آن را صفت فاعلی یا مفعولی بدانیم؟ بنابراین آن را در بافت «مکتب انسان‌ساز» قرار می‌دهیم و به بررسی رابطه صفت مرکب با موصوف می‌پردازیم. آیا در این بافت کسی می‌تواند قاطعانه ادعا کند که عنصر اسمی «انسان» صرفاً موضوع درونی یا بیرونی عنصر فعلی «ساز» است و رابطه فاعلی یا مفعولی به کل ترکیب می‌دهد؟ به احتمال زیاد خیر. بنابراین آن را در بافت بزرگتر «شیعه در مکتب انسان‌ساز امام حسین (ع) پرورش یافته است» مطالعه می‌کنیم. عبارت «مکتب انسان‌ساز» در این جمله، نمی‌تواند معنایی غیر از معنای مفعولی «مکتبی که انسان را می‌سازد» داشته باشد. در جمله «شیطان‌پرستی هم یک مکتب انسان‌ساز است» با توجه به دانش فرهنگی، معنای فاعلی «مکتبی که انسان آن را ساخته است» قابل درک است. اکنون این دو جمله را با جمله «همه مکاتب بشری، انسان‌ساز هستند» مقایسه می‌کنیم. در این جمله هر دو معنای فاعلی و مفعولی درک می‌شود و در واقع ابهام معنایی ایجاد شده است. آیا علت درک معنای دو جمله اول و دوم و ایجاد ابهام در جمله سوم چیزی غیر از شناخت فرهنگی است؟ گرچه هر سه جمله دارای هم‌بافت هستند اما در جمله اول و دوم علاوه بر هم‌بافت، بافت موقعیت هم حفظ شده در حالی که در جمله سوم بافت موقعیت حذف گردیده است. اگر بپذیریم که تفاوت در زمان و نمود و سایر مشخصه‌ها باعث تفاوت در صورت سازه‌ها می‌شود، در مواردی که همین صورت واحد، یعنی (اسم+ ستاک حال) اسم می‌سازد آن را چگونه باید تعبیر کنیم؟ به عقیده گروهی از پژوهشگران از جمله منشی‌زاده (۱۳۸۳) اگر در مرکب‌های ترکیبی عنصر فعلی، ناگذر باشد حاصل، صفت فاعلی و اگر گذرا باشد صفت مفعولی است. در صفت «انسان‌ساز» مگر ستاک «ساز» گذرا نیست، پس چرا این صفت هم فاعلی و هم مفعولی است؟ در چنین شرایطی پاسخ شناخت فرهنگی و استنباط و تعبیر در چارچوب این شناخت است. گویشوران با تکیه بر دانش فرهنگی خود می‌دانند که انسان هم ابزار و اشیاء و اندیشه‌هایی را می‌سازد و هم متأثر از اندیشه‌هایی ساخته یا به عبارتی تربیت می‌شود.

واژه «تجربه‌گر» نیز مطابق الگوی (اسم+ -گر) تولید شده است. گروهی دیگر از پژوهشگران مثل لیبر^۱ (۲۰۰۴) و رفیعی (۱۳۹۱) در توجیه ساخت صفت فاعلی، این گونه تحلیل می‌کنند که اگروند به پایه فرآیندی

یعنی فعل یا صفت افزوده شود کارکرد فاعلی یا مفعولی ایجاد می‌کند اما اگر به پایه غیرفرآیندی اضافه شود کارکرد اسمی تولید می‌شود. آیا در واژه «تجربه‌گر» که وند به اسم «تجربه» افزوده شده معنای فاعلی وجود ندارد؟ گروهی دیگر نظیر کریمی و رضایی (۱۳۹۷) در توجیه کارکرد فاعلی بر این باورند که اگر وند به اسم عینی (ذات) افزوده شود کارکرد اسمی و اگر به اسم انتزاعی (معنا) اضافه شود کارکرد فاعلی دارد. این استدلال در مورد «تجربه‌گر» توجیه‌پذیر است اما آیا در واژه «حسگر» هم همین‌طور است؟ آیا «حس» به‌عنوان یک عمل اسم ذات است؟ همه به خوبی می‌دانیم که حواس و عمل احساس کردن انتزاعی است و براساس این ادعا واژه «حسگر» باید کارکرد فاعلی داشته باشد، در حالی که یک ابزار با کارکرد اسمی و ناقص این دیدگاه است.

به‌عنوان مثالی دیگر صفت «پرورشی» را بررسی می‌کنیم که براساس الگوی (اسم + - ی) ساخته شده است. می‌دانیم که صورت (اسم+ - ی) می‌تواند کارکردهای مختلف از جمله فاعلی و مفعولی تولید کند. این صفت بدون بافت به‌صورت مبهم اما غالب، کارکرد مفعولی دارد، اگر در بافت «ماهی پرورشی» قرار گیرد به وضوح همین معنا را خواهد داشت اما اگر در بافت «معلم پرورشی» قرار گیرد معنای فاعلی از آن دریافت می‌شود. علت این امر چیست؟ آیا علتی غیر از شناخت فرهنگی گویشوران و شیوه کاربرد آنها دارد؟ گویشوران در جامعه فرهنگی - زبانی خود به این شناخت می‌رسند که برخی از انواع ماهی را با هدف تولید بیشتر پرورش می‌دهند و گروهی از معلمان در رشته پرورشی به تربیت و پرورش افراد به منظور کسب مهارت‌های خاصی می‌پردازند و از طریق این شناخت خود در بستر فرهنگی جامعه، دو کاربرد متفاوت را به یک صورت واحد نسبت می‌دهند و دو معنای متفاوت از آن اراده می‌کنند، گوینده این گونه به کار می‌برد و شنونده هم که در همان بستر فرهنگی، به شناخت نسبتاً مشترک با گوینده رسیده است، منظور گوینده را استنباط و تعبیر می‌کند. در هر مورد که پیوند میان کاربرد، معنا و صورت برقرار شود یک ساخت زبانی شکل می‌گیرد و در اختیار کاربر زبان قرار داده می‌شود. عمل «پرورش دادن» که حاصل از پیوند معنا و صورت است معنای واژه را شکل می‌دهد و در فرهنگ لغت ثبت می‌شود، اما این که متناسب با بافت معنای فاعلی یا مفعولی یا هر معنای ممکن دیگری به آن افزوده می‌شود ناشی از تعامل کاربرد با صورت و معناست و در واقع کارکرد نهایی واژه را مشخص می‌کند که دیگر ارتباطی با فرهنگ لغت ندارد و در شم سخنگویان به شناخت نسبتاً مشترک رسیده در بستر فرهنگ یا همان واژگان ذهنی - اجتماعی آنان نهفته است. یافته‌های روان‌شناسان زبان نظیر فاس^۲ (۱۹۷۰)، لاکنر^۳ و گرت^۴ (۱۹۷۲) و مک‌کی^۵ (۱۹۷۳) نیز این ایده را تأیید می‌کند؛ به این صورت که همه معانی واژه‌های مبهم به‌طور موازی و همزمان قابل دسترسی هستند اما

۱. دو مثال «ماهی پرورشی» و «معلم پرورشی» از کریمی و رضایی (۱۳۹۷) برگرفته شده است.

2. Foss
3. Lackner
4. Garrett
5. Mackay

سرانجام تحت تأثیر بافت، سایر معانی محدود و صرفاً معنای مورد نظر گوینده (معنایی که گوینده متناسب با بافت به کار برده است) پردازش می‌شود.

به اعتقاد گروهی معنای فرآیندی در واژه‌های مشتق، ناشی از پایه فرآیندی (فعلی یا صفتی) است. پرسشی که پیش می‌آید این است که چرا فرآیند در بعضی مشتق‌های پایه اسمی مثل «مرزبان» و «معدن‌چی» هم شکل می‌گیرد؟ توجه به الگوهای ساختوازی بالا نشان می‌دهد که تعداد این نوع واژه‌های مشتق کم هم نیست (۱ تا ۱۳). گروهی از پژوهشگران نظیر رفیعی (۱۳۹۱) و بوی (۲۰۱۰) علت آن را ذاتی بودن معنای وند یا تحمیل معنای کلی ساخت صرفی به وند می‌دانند، اما از دیدگاه ساخت و تعبیر این معنا در ذهن گوینده است. گوینده در موقعیت مشخصی اراده می‌کند که با بهره‌گیری از چنین صورت‌هایی به نمود ذهنی یا نیت یا توان منظوری خود ارجاع دهد و انتظار دارد که شنونده هم آن معنا را استنباط کند. آنچه موضوع را جالب‌تر می‌کند امکان تبدیل صفت (فرآیند) به اسم (غیرفرآیند) در بافت‌های مناسب است که مؤید نقش «کاربرد» در مفهوم‌سازی است. طبق نظر رفیعی (۱۳۹۱) کاربرد متمایز واژه «تراکتورچی» به دو معنای «شخصی که کاری را به وسیله تراکتور انجام می‌دهد» و «شخصی که هوادار تیم تراکتورسازی است» نمونه‌ای از این نوع است. با این تحلیل‌ها اهمیت و نقش «کاربرد» در مفهوم‌سازی به خوبی روشن می‌شود.

برخلاف نظر دستوریان سنتی که الگوهای (ستاک حال + نده) و (ستاک گذشته + ه) به ترتیب صفات فاعلی و مفعولی می‌سازند، تحلیل‌های مبتنی بر ساخت موضوعی و رابطه معنایی آنها با موصوفشان نشان می‌دهند که گویشوران از هر دو الگو برای ساختن صفات فاعلی و مفعولی استفاده می‌کنند. طبق نظر انوشه (۱۳۹۴) صفت «گمراه‌شونده» اگرچه مطابق الگوی (ستاک حال + نده) ساخته شده است اما برخلاف دیدگاه رایج صفت مفعولی است. همچنین «خودفروخته» به معنای (کسی که خود را فروخته است) و «رفته» در جمله (رفته‌ها دیگر در میان ما نیستند)، خلاف آنچه که تصور می‌شد صفت فاعلی هستند. همان‌طور که از مثال‌ها پیداست صورت‌های یکسان معنایی متفاوت فاعلی و مفعولی می‌سازند و علت شکل‌گیری تفاوت معنایی کاربردهای متفاوتی است که گوینده به صورت‌های یکسان نسبت می‌دهد.

ناجی حسین‌دوست و عبدالکریمی (۱۳۹۶: ۶۱) هم به این نکته اشاره می‌کنند که بین صفات فاعلی ساخته شده با دو الگوی (بن مضارع + نده) و (بن مضارع + ان) تفاوت وجود دارد، از این جهت که اولی از افعال تداومی و دومی از افعال لحظه‌ای-تداومی ساخته می‌شوند و این یک ویژگی کاربردشناختی است. به باور آنان بین دانا و توانا از یک طرف و بینا و شنوا از طرف دیگر هم تفاوت معنایی وجود دارد. بینا و شنوا کار دیدن و شنیدن را انجام می‌دهند اما دانا و توانا کاری انجام نمی‌دهند بلکه دارای یک ویژگی درونی هستند. در این موارد هم صورت یکسان (ستاک حال + ا) منجر به تولید معنایی متفاوت شده است و دلیل آن پیوند کاربرد با صورت در تولید معناست.

بایسته است به الگوی فعل امر یا نهی (الگوی شماره ۱۵) که متأثر از بافت، کاربرد صفت فاعلی می‌یابد، هم توجه کنیم. قبلاً به این نکته اشاره کردیم که صورت‌های گوناگون صفت فاعلی دارای معنای بنیادی «فاعلیت» هستند و علت تنوع ساختوازی در این نوع صفت، تعامل کاربردهای مختلف با معنای «فاعلیت»

است. این نکته در مورد (فعل امر و نهی) تا حدی فرق دارد. فعل امر و نهی فاقد معنای فاعلیت و همان طور که واضح است دارای معنای امر یا نهی هستند. حال اگر گوینده متناسب با موقعیت گفتگوی خود کاربرد «فاعلیت» را با صورت فعل امر یا نهی پیوند دهد آن را به صفت فاعلی تبدیل می‌کند.

دیدگاه نگارنده‌گان مقاله این است که علت تنوع ساختوازی در صفت فاعلی تمایز کاربرد از معنا و تعامل آن با صورت در تولید معنا از یک جهت و تعامل آن با معنا برای تولید صورت از جهت دیگر است. اگر از گویشوران سؤال شود که آیا صفات (خریدار/ کارگر/ تلفن‌چی) هم‌معنا هستند همه به وضوح می‌دانیم که پاسخ منفی است. در هر یک از این واژه‌ها دو بخش معنایی یعنی معنای مفهومی و معنای دستوری وجود دارد. معنای مفهومی معنای عنصر پایه و معنای دستوری معنای وند است. این وضعیت دو وجه معنایی متمایز و مشترک را ایجاد می‌کند. آیا با اتکا به وجه معنایی مشترک می‌توان این واژه‌ها را هم‌معنا دانست؟ در عین حال همه به خوبی می‌دانیم هر سه صفت فاعلی هستند که می‌توانند نقش دستوری فاعل و نقش معنایی عامل را در جمله ایفا کنند. هسته مشترکی که این سه ویژگی مشترک (صفتی، فاعلی، عاملی) را به این واژه‌ها اعطا کرده است همان وندهای صفت، فاعل و عامل‌ساز است، بنابراین هم‌معنا نیستند اما هم‌کاربرند. سه وند متفاوت با یک کارکرد واحد و خلق سه معنای توأمان (صفتی، فاعلی، عاملی) نشانی بر تمایز میان معنا و کاربرد و البته تعامل میان آنها با صورت برای مفهوم‌سازی است.

اکنون که به ضرورت و اهمیت «کاربرد» در مفهوم‌سازی و به‌ویژه تولید مفاهیم متنوع صفت فاعلی پی بردیم، به بیان نحوه تعامل آن با معنا و صورت می‌پردازیم. مطابق با انگاره شماره (۱) مربوط به چارچوب نظری، «کاربرد» اساس و بنیاد زبان است و به‌صورت شناور، پویا و پیوسته برای تولید «ساخت»‌های زبان، گاهی با معنا، گاهی با صورت و در اغلب موارد هم‌زمان با هر دو تعامل می‌کند. برای درک روشن‌تر از این نکته، آن را در قالب مثال‌هایی توضیح می‌دهیم.

می‌دانیم در همه الگوهای ارائه شده جز یک مورد، فاعلیت معنای اصلی است. حال اگر گوینده کاربرد «محافظت و حراست» را به معنای فاعلیت بیفزاید، این تعامل معنا و کاربرد صورت «بان» را انتخاب می‌کند، اگر کاربرد «تصدی یا عهده‌داری» را به آن بیفزاید صورت «چی» شکل می‌گیرد و همین‌طور کاربرد «کنش فیزیکی» همراه با معنا، صورت «گر» را برمی‌گزیند. در تمام این نمونه‌ها، معنای فاعلی ثابت و کاربردهای مختلف، صورت‌های متفاوت تولید می‌کند و این نشان‌دهنده تعامل کاربرد با معنا در تولید صورت است. اکنون مقصود از تعامل کاربرد و صورت در تولید معنا را نیز در قالب مثال توضیح می‌دهیم. اگر کاربرد «زمان حال و نمود استمرار» با صورت (ستاک حال + - نده) تعامل کند معنای فاعلی و اگر کاربرد «زمان گذشته و نمود کامل» با آن تعامل کند معنای مفعولی تولید می‌کند. همچنین اگر کاربرد «ناگذرایی» با صورت (ستاک گذشته + ه) تعامل کند، معنای فاعلی و اگر کاربرد «گذرایی» با آن تعامل کند، معنای مفعولی می‌سازد. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به وقت‌سوز (کسی که وقت مفید خود را می‌سوزاند و تلف می‌کند)،

عرق‌سوز (عضوی که بر اثر عرق سوخته است) و بنزین‌سوز^۱ (وسیله‌ای که بنزین می‌سوزاند) اشاره کرد. در اولی کاربرد «کنشگری» با صورت (اسم+ ستاک حال فعل) پیوند یافته و معنای فاعلی و در دومی کاربرد «کنش‌پذیری» با آن تعامل کرده و معنای مفعولی ایجاد کرده است. همچنین در سومی کاربرد «ابزار بودن» با همین صورت پیوند خورده و حاصل آن معنای اسمی شده است. خرمایی (۱۳۸۷) رابطه معنایی میان دو عنصر فعلی و غیرفعلی در صفات فاعلی ساخته شده براساس صورت (اسم/ ضمیر/ صفت/ قید+ ستاک حال فعل) را بسیار متنوع، غیرقابل پیش‌بینی و ناشی از تلویح کاربردشناختی^۲ گویشوران می‌داند. از نظر وی تنها چیزی که این تنوع معنایی گسترده را به هم پیوند می‌دهد همان صورت این الگوی واژه‌سازی است. به باور نگارندگان، آنچه که این تنوع معنایی را ایجاد می‌کند و به هم پیوند می‌زند تعامل کاربرد با صورت است که باعث خلق معنای تلویحی می‌شود. تلویح طبق نظر گراندی^۳ (۲۰۰۰) به دو نوع متعارف^۴ و مکالمه‌ای^۵ تقسیم می‌شود. بافت‌های مورد نظر ما در واژه‌های مورد اشاره را می‌توان از نوع تلویح محاوره‌ای دانست. این نوع تلویح نیز مبتنی بر بافت و استنباط شکل می‌گیرد. به هر حال آنچه که باعث دریافت معنای سه گانه از این واژه‌ها می‌شود، ارجاع گوینده در بستر شناخت فرهنگی و تعبیر شنونده، نسبتاً متناسب با انتظار گوینده در همان بافت فرهنگی است.

طبق نظر عموزاده مهدیرچی و توانگر (۱۳۹۱: ۲۹) ارجاع به‌مثابه عملی است که از طریق آن گوینده یا نویسنده با به‌کارگیری صورت‌های زبانی، شرایطی را فراهم می‌کند تا شنونده یا خواننده بتواند پدیده‌ای را بشناسد. همچنین از نظر آنان در کاربرد زبان، ارجاع آشکارا به اهداف گوینده و باورهای وی بستگی دارد و برای وقوع ارجاع موفق باید به نقش استنباط نیز توجه کنیم. همچنین طبق نظر گراندی (۲۰۰۰) ارجاع در ذهن گوینده است و در واقع گوینده با واسطه یک صورت زبانی به نمود ذهنی خود ارجاع می‌دهد و شنونده آن نمود ذهنی را استنباط می‌کند. بنابراین در مثال‌های ذکر شده گوینده، تلف‌شدن وقت از جانب خود و اطرافیان را بارها تجربه کرده و خوب می‌داند که سوزاندن وقت، کنشی ارادی یا غیرارادی از سوی یک کنشگر است. علاوه بر این به تجربه آموخته است که یک عضوی از بدن می‌تواند در شرایطی بر اثر عرق آسیب ببیند و هرگاه نوعی از سوخت برای به حرکت درآوردن شی‌ای مورد استفاده قرار گیرد، بیانگر ابزار بودن آن شیء است. جزء ثابت در این سه مثال صورت «سوز» با معنای واحد «سوزاندن چیزی» است. حال اگر گوینده با توجه به شناخت فرهنگی خود، اسم «وقت» را به آن بیفزاید به معنای کنشگری، اگر اسم «عرق» را به آن اضافه نماید به معنای کنش‌پذیری و اگر اسم «بنزین» را به‌عنوان نوعی سوخت به آن بیفزاید به معنای ابزار بودن ارجاع می‌دهد و شنونده هم که تجربه نسبتاً مشترک با او دارد این معنای را استنباط می‌کند.

۱. دو مثال (عرق‌سوز و بنزین‌سوز) از خرمایی (۱۳۸۷) برگرفته شده است.

2. Pragmatic implicature
3. Grundy
4. Conventional implicature
5. Conversational implicature

این تحلیل از جهاتی شبیه به تحلیل‌های شناختی به نظر می‌آید. در تحلیل لانگاکر^۱ (۱۹۹۱، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹) زبان حاصل مفهوم‌سازی و مفهوم‌سازی دارای چهار جنبه شناختی مشخص بودگی، کانونی‌سازی، برجستگی و زاویه دیدی است که گوینده برحسب نیازهای ارتباطی خود در کلام برمی‌گزیند. بدین معنا که امکان دارد دو واحد واژگانی مفهوم مشابهی داشته باشند، اما از این نظر که گوینده کدام یک از این جنبه‌های چهارگانه را بر آنها اعمال می‌کند با یکدیگر متفاوت باشند و به همین علت بازنمایی‌های متفاوتی پیدا کنند. مثل دووند (-tion) و (-ce) که هر دو وابسته به حوزه شناختی فرآیند هستند اما در واژه‌های «acceptation» و «acceptance»، اولی به معنای «پذیرش کلی چیزی» و دومی به معنای «نتیجه پذیرش چیزی» است. «ساخت و تعبیر» این چهار جنبه شناختی را بخشی از منظور گوینده می‌داند و درون توان منظوری او می‌گنجد. به باور نگارندگان هر اندازه که گوینده اراده کند پیام مورد نظرش را مشخص، جزئی و واضح بیان کند، این کاربرد مشخص‌بودگی با درجات مختلف را با معنا و صورت مناسب پیوند می‌زند و ساخت مورد نظرش را تولید می‌کند. این تحلیل لانگاکر (اعمال کردن یکی از جنبه‌های چهارگانه شناختی بر واحدهای واژگانی باعث بازنمایی‌های متفاوت آنها می‌شود)، با این دیدگاه «ساخت و تعبیر» (تعامل کاربرد با معنا یا با صورت بازنمایی متفاوتی خواهد داشت) منطبق است. اگر گوینده معنای «فاعلیت» را از زاویه دید یا کاربرد «اکتساب» ببیند آن را با صورت (ور) و اگر از زاویه دید یا کاربرد «انتهای کسب» ببیند آن را با صورت (مند) پیوند می‌زند. به عبارت دیگر اگر اراده نماید که «اکتساب» را برجسته کند و به کار ببرد از صورت (ور) و اگر بخواهد «انتهای کسب» را برجسته کند از صورت (مند) استفاده می‌کند. البته یادآوری این نکته ضروری است که در صورتی که عامل، عمل کسب دانش را به پایان برساند، حاصل آن، معنای «فاعلیت» را از دست خواهد داد و در این صورت مفهوم عامل به دارندگی تغییر می‌یابد و این معنای تازه با صورت «مند» بیان می‌شود.

احتمال دارد این گونه تصور شود که آنچه در این رویکرد «کاربرد» محسوب می‌شود نظیر «اکتساب»، «محافظة»، «عهده‌داری» و غیره، همان مؤلفه‌های معنایی هستند و ضرورتی برای طرح چنین موضوعی نبوده است. از منظر نگارندگان به دو دلیل مؤلفه معنایی در نظر گرفته نمی‌شوند. اول آن که مؤلفه‌های معنایی نظیر (ماده، پویا و...) بنیادی و دارای ویژگی عمومیت نسبی هستند و تقریباً اغلب اعضای یک مقوله را دربرمی‌گیرند در حالی که نمونه‌های ذکر شده نه جزو مشخصه‌های بنیادی هستند و نه عمومیت دارند. دوم، شاید بتوان این موارد را به‌عنوان مؤلفه‌های معنایی برای وندها و تحلیل ساختواژه اشتقاقی پذیرفت، اما قابل تسری به بخش‌های بسیط و ترکیبی نخواهد بود و با رویکرد ساخت و تعبیر که هدفش جامعیت در تحلیل ساختوازی است هماهنگی نخواهد داشت. بنابراین با هدف یکدستی و جامعیت در تحلیل تمام بخش‌های ساختواژه، بخشی از توان منظوری گوینده و «کاربرد» محسوب می‌شوند.

۵- نتیجه‌گیری

مطابق داده‌های ارائه شده در بخش (۴)، در مجموع (۱۷) الگوی اشتقاقی و ترکیبی برای تولید صفت فاعلی در زبان فارسی به کار می‌رود. بر همهٔ زبان‌پژوهان روشن است که در این (۱۷) صورت متفاوت یک معنای محوری و ثابت «فاعلیت» وجود دارد و همه می‌دانیم که طبق اصل بازداری^۱، هم‌معنایی مطلق هم در زبان ممکن نیست. به همین دلیل در این مقاله صفت فاعلی و علت تنوع ساختوازی آن را از منظر متفاوتی بررسی کردیم و به نتیجه رسیدیم که «کاربرد» متمایز از معنا و عنصر بنیادی زبان است که به صورتی پویا و پیوسته در حال پیوند با معنا، صورت یا هر دوی آنهاست تا یک «ساخت» که در مقاله حاضر هر کدام از صفات فاعلی هجده‌گانه است تولید شود. هر «ساخت» به صورت پویا و برخط و متناسب با موقعیت ارتباط کلامی میان گوینده و شنونده تولید و درک می‌شود و از نظر کارکرد با «ساخت»های ظاهراً مشابه خود تفاوت دارد و به همین دلیل شاهد تنوع در ساختار صفت فاعلی و ایجاد هم‌معنایی در آن هستیم. این «ساخت»ها در واژگان ذهنی- اجتماعی گویشوران قرار دارند و ممکن است با مدخل فرهنگ لغت منطبق یا متفاوت از آن باشند. این شرایط ما را به این نتیجه می‌رساند که اگرچه در اغلب موارد «کاربرد» معادل معناست اما این همسانی مطلق نیست و در موارد فراوان متمایز از آن استعمال می‌شود. بر این اساس چون معنا تمام آن چیزی نیست که متناسب با هر بافتی به کار می‌بریم، چندمعنایی، ابهام معنایی و معانی استعاری و مجازی در زبان شکل می‌گیرد و فرهنگ‌نگاری ضرورت می‌یابد و اگر این گونه نبود هیچ کدام از این موارد در زبان موضوعیت نداشت. بنابراین «ساخت» زمانی شکل می‌گیرد که پیوند همزمان میان کاربرد، معنا و صورت ایجاد شود و در لحظهٔ واحد در یک ارتباط کلامی به کار برده و درک شود و در واقع این تولید برخط «ساخت» توسط گوینده و تعبیر و درک موفقیت‌آمیز آن به وسیلهٔ شنونده منجر به مفهوم‌سازی می‌شود. این رویه در صفت فاعلی آشکارا دیده می‌شود به این صورت که هر بار که کاربرد با معنای فاعلیت تعامل می‌کند صورت متفاوتی تولید و باعث تنوع ساختوازی در این مقوله می‌شود.

تحلیل لانگاکر از مفهوم‌سازی در دستور شناختی هم می‌تواند تأییدی بر چندگانه‌گی کارکردی وندهای صفت فاعلی‌ساز مورد بررسی ما و اهمیت «کاربرد» و نقش‌آفرینی محوری آن در مفهوم‌سازی باشد. اما از جهتی با رویکرد ما تفاوت دارد؛ در دستور شناختی تمایز میان معنا و کاربرد از بین می‌رود، حال آن‌که در «ساخت و تعبیر» کاملاً متمایز از هم هستند. همچنین در دستور شناختی عناصر مشخص‌بودگی، کانونی‌سازی، برجستگی و زاویه دید عناصر مفهوم‌سازی هستند در حالی که در «ساخت و تعبیر» بخشی از توان منظوری در نظر گرفته می‌شوند که گوینده متناسب با موقعیت گفتگوی خود یکی از آنها را در تعامل با معنا، صورت یا هر دوی آنها برای ایجاد «ساخت» و در نهایت مفهوم‌سازی به کار می‌گیرد.

منابع

- ارژنگ، غلامرضا و علی‌اشرف صادقی (۱۳۵۹). *دستور سال سوم آموزش متوسطه عمومی*، تهران، چاپخانه پیروز.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۴). «فراکن‌های نمود و زمان در صفت‌های فاعلی مرکب بر چایه نظریه صرف توزیعی»، *دوماهنامه جستارهای زبانی*، شماره ۵، صص ۷۲-۴۹.
- رفیعی، عادل (۱۳۹۱). «مفهوم عامل در واژه‌های مشتق زبان فارسی»، *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، شماره ۷، صص ۳۲-۱۹.
- خرمايي، علیرضا (۱۳۸۷). «صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر»، *مجله زبان و زبان‌شناسی*، شماره ۷، صص ۷۶-۶۳.
- عموزاده مهدیرجی، محمد؛ توانگر، منوچهر (۱۳۹۱). *کاربردشناسی زبان*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات سمت.
- کریمی، امین؛ رضایی، والی (۱۳۹۷). «صفت‌های فاعلی و مفعولی از دیدگاه سرنمون رده‌شناختی»، *مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، سال سوم، دوره دوم، شماره ۶، صص ۱۱۲-۹۳.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۱). *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- گلفام، ارسلان؛ کربلایی‌صادق، مهناز (۱۳۹۱). «ملاحظات بر ساخت صفت فاعلی در زبان فارسی: رویکرد صرف شناختی»، *مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی*، شماره ۲۸۱، صص ۷۰۳-۶۹۲.
- منشی‌زاده، مجتبی (۱۳۸۳). «نگاهی تازه به صفت لیاقت»، *مجله دستور*، شماره اول، صص ۵۷-۵۳.
- ناجی‌حسین‌دوست، عباس؛ عبدالکریمی، سپیده (۱۳۹۶). «بررسی مقابله‌ای صفت فاعلی در فارسی و اسم‌های فاعل در عربی از منظر ساختوازی برای تدریس به غیرفارسی‌زبانان عرب»، *مجله ادبیات و زبان‌ها*، شماره ۴، صص ۶۶-۵۳.
- Foss, D.J. (1970). "Some effects of ambiguity upon sentence comprehension", *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, 9: 699-706.
- Grundy, P. (2000). *Doing Pragmatics*. Second Edition, ARNOLD, a member of the Hodder Headline Group LONDON, Oxford University Press Inc, New York.
- Lackner, J.R. & Garrett, M. F. (1972). "Resolving ambiguity: Effects of biasing context in the unattended ear", *Cognition*, 1: 359-372.
- Langacker, R. w. (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol II. Standford, CA: Standford University Press.
- Langacker, R. w. (2008). *Cognitive Grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Langacker, R. w. (2009). *Investigation in Cognitive Grammar*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Lieber, R. (2004). *Morphology and Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mackay, D.G. (1973). "Aspects of the theory of comprehension, memory and attention", *Quarterly Journal of Experimental Psychology*, 25: 22-40.